

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۸۷۸۲

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۷۶۱۸

۱  
۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹  
۲۰  
۲۱  
۲۲  
۲۳  
۲۴  
۲۵  
۲۶  
۲۷  
۲۸  
۲۹  
۳۰  
۳۱  
۳۲  
۳۳  
۳۴  
۳۵



کتابخانه مجلس شورای اسلامی



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

کتاب

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۷۶۱۸

۲۰۸۷۸۲



کاغذی

۷/۷/۱۱  
کاغذی

۱۷۶۱۸  
۲۰۸۷۸۳





بسم الله الرحمن الرحيم طریقه مرکب سیاه صمغ عربی بمغشقی  
 و آب کرده اگر آبش آب افیمون باشد بهتر است از شب تا  
 صبح گذاشته تا آب شود پس صبح از روی پارچه نازک سالاید  
 و دست باو نزنده که هرگاه خارج صمغ باشد داخل نشود و پارچه را  
 فشار ده پس آردوده دوده بر زیر نافست یکمشتان دوده را در کاس  
 کرده قطره قطره آب با و داخل کند و صلایه با دست نموده تا آب  
 یکسان شود پس آب بسیار بر سرش بکشد بکند و بقدر دوست  
 که دوده در آب نشین شود تا آنچه که چربی دوده است بالای آب  
 برآید پس آن آب را ریخته به سچین دوسه دفعه مکرر کند تا چربی  
 باقی نماند لکن بعد از هر دفعه که آب کاس را خالی میکند باز همان دوده  
 که در ته کاسه است با دست صلایه نموده پس آب بالایش ریخته

این نسخه از کتاب  
 طب ابن سینا  
 جلد اول  
 فصل در کتب  
 صمغ عربی  
 است





آنگاه بعد از دفعه آخر دوده را آب حنای پخته که صاف کرده باشد  
 و نشین شده باشد که هیچ در و در و باقی نمانده باشد در و کرده و بپای  
 کم کم بدست مالیده تا لطیف دوده پایین برود پس آورده قدری  
 براده آهن و آب بالایش کرده بعد از دوده روز گذارسته پس آن  
 بدست مرکب داده و صلایه بسیار کرده و از گرد و غبار محضت  
 نموده و آفتاب گذاشته هر گاه که باد و خاک نباشد و اندک  
 نیل فرنگ که در هر ده مثقال نیم خود داخل کرده اتمام است  
 مرکب قمر شجرف آورده و بسیار خوب صلایه بروی سنگ  
 نقاشی نموده که بسیار نرم شود پس در کاسه چینی کرده و آب یا  
 کم کم بالایش کرده و بهم زده گذاشته خوب ته نشین شود پس  
 آب ریخته همچنین دود دفعه آب داده ریخته تا وقتی که زرد

در آن آب نماند پس از قرار یک مثقال شجرف دو نخود و نیم صمغ عربی  
 بقاعده که در مرکب سیاه گفته شد بدستش داده و قدر آب بپوشد  
 یا کرده و بسیار صلایه نموده تمام است و لیقه آن باید در  
 باشد نه اگر شیم مرکب سبز زنگار فرنگ یک مثقال نیل و بافت  
 صلایه کرده و قطره روغن کمان بعضی صمغ و شش و صلایه بلخ  
 نموده تمام است <sup>آنها هم</sup>

قدر آب آهک زلال در  
 صلایه داخل کرده که مزه جریان است  
 که یک مثقال ۲۰ م م کبریا ۱۰ امثال  
 آب آهک کافی است  
 دوده شنگ هر یک در نیمه و نبات  
 و غفران و سیل دو زنگار دو یکوبی  
 و انکی عجمه و حل کن در کلاب بود  
 که آب حنای در آن بود که نیت رای  
 طبعی دیگر از این است  
 مرکب سیاه هر دوده موجود است  
 و آن آن را لازم است دو وزن  
 آن کافور یک وزن نیم صمغ و در آن مثقال  
 داده یکا که بر آن ضرر نیست











قال كعب الاضار رضي الله عنه يقول الله تعالى في بعض كتبه المنزلة يا ابن آدم  
 لا تحق سلطانا غيري مادام سلطانا باقيا و سلطانا عليك باقيا لا الضمان ابد  
 يعني كعبه حضرت خواجہ کعب الاضار کہ راضی شود اندک از ایشان کہ  
 گفته اند تعالی در بعضی کتابهای او که فرود آورده است بر زمین  
 گذشته که ای فرزند آدم علیہ السلام مترس تو از هیچ پادشاهی که او مخلوق  
 مگر سر از آن پادشاهی حقیقی که من باشم مادی که پادشاهی من بر تو باشد  
 و همیشه است که میزد و زایل و برهم میخورد و ابد آن دایما هست و باشد یا این آدم  
 لا طلب هوایک من غیري و انما طلبتہ کذب و انا اقرب الیک من جبل النور  
 یعنی گفته است خدای تعالی فرزند آدم طلب میکنم حاجتهای خود را از غیر من  
 اینست و بر این نیست که اگر طلب کنی از من طلب کن که برآورده حاجت  
 بنده کا خود منم و قاضی الحاجات منم و در هر جای که مرا بد کنی و طلب کنی  
 مرا حاضر منم و واقف و حاضر و ناظر بنده کا منم که از رک نکرده شما را برتر  
 و نزدیک تر من حق تعالی تو ای عالم کبر از رک نکرده بود نزدیک تر  
 یا این آدم لا تأمن مکری مالم تجری القراط یعنی ای فرزند آدم ایمن مباش  
 از مکر من مادی که نگذشته از پلها یا این آدم خلقتک لاجل و  
 و خلقت الاشياء کلها لاجلک فی سبیلک لئلا تتركها خلقتک لاجلک فی جنب  
 ما خلقتک لاجل یعنی ای فرزند آدم خلق کردم من ترا از جهت عبادت

و ششانی تو مرا و خلق کردم کل جزا را از برای منفعت و معیشت و زنده  
 گاه تو بس بسم بدان افس خدایم که طلب کردم ترا که ترک میکردی بانی آن  
 میزبانی را که خلق کرده ام از برای تو که مالما و فرزند کنما و ماسوا باشد و جنب  
 این فیزی که خلق کرده ام از جهت خودم که طاعت و عبادت و شناخت تو باشد  
 یا این آدم خلقتک من تراب و لم یبعث خلقک لیتبعنی رزقک اسوق الیک  
 یعنی ای فرزند آدم خلق کردم من ترا از خاک یعنی اصلا تو بدیدر تو که (دم علیه  
 السلام) خلق کرده ام من از خاک و حال که مرا محبت و شفقت نداد خلق کردن تو  
 و بدیدر تو ای محبت و شفقت میدیدم بر از رزق تو که میکنم من رزق را بسوی تو  
 یعنی تو مرا از برای رزق طلب کنی من میکنم مثل شب روز هر جامه و وی و آرام  
 و قرار بخیری و ترک طاعت و عبادت میکنم و عمر خود را بفعلت میکنم زان و غشم  
 رزق خود بخور که رزق مقدر ترا کنم تا کرده بتو میرسانم یا این آدم خلقتک  
 و خلقت کل شیء یریدک و کل شیء یریدک لنفسه و انا یریدک لنفسک و انت فی  
 یعنی ای فرزند آدم خلق کردم من ترا و خلق کردم من هر چیزی را که اراده میکنم  
 از برای منفعت نفس خودم که فایده تو بخوی میرساند باشد و حال آنکه  
 من اراده میکنم ترا و طاعت و عبادت ترا که از برای منفعت نفس خودم تو که  
 در دنیا و آخرت (البعث) وجود کنی و کرم خود را در باره تو از زان دارم  
 نه این که از طاعت و عبادت تو بمن فایده و منفعت حاصل میشد باشد بلکه  
 حضرت مولانا ی روحی قدس الله سره آورده اند من نکردم امر تا خودی  
 بلکه تا بر بنده کار خودی کنم من نکردم با کسی هیچ شایه یا کسی که شایه در  
 و حال آنکه تو میکنی از من و از بنده که کرد بمن با وجودی که اراده تو کردم



از برای فایده نوا این ادم ان قسمت قسمت کرد بر رزق ناک و ناکون  
 خدای محمود و ان لم یفقد بما قسمت لک سلطت علیک الدینا تر فیض  
 که کف و خوشن فی التبریه لایبال لک الا ما قسمت لک و انت خدی مذموم  
 یعنی ای فرزند ادم اگر قناعت و رزق بآن چیزی که قسمت کرده ام من از برای  
 تو که رزق تو باشد ای ادم ترا و میسر بدو رزق مقدر و قسمت کرده من و حال  
 آنکه میبایستی تو بسبب این قناعت نزد من بنده و بیک و بیک و بیک و بیک  
 کرده شد و اگر قناعت کنی تو بر رزق مقدر و قسمت کرده من که از برای است  
 و تر ک طاعت کرده بطلب رزق مقید شوی تو مستطاع غلبه میگردانی و تو ویر  
 فرزری تو دنیای دون به بقای شوم را که میدوی تو در طلب دنیا و رزق روز  
 مثل دویید حیوانات وحشی در بیانها از برای طلب طعم و حال آنکه غنی دریا به  
 و نمیرسد ترا مگر آنکه مقداری از رزق که مقدر و قسمت کرده ام من  
 از برای تو یعنی هر چند تر دکنی که زیاده از رزق مقدر بتو می رسد و حال آنکه  
 تو میبایستی نزد من بسبب کسین فعل شوم بنده زبون بد به بدی یاد کرده  
 یا این ادم که سنگ قد ملت من لعمالی کون لک لایبال من شکوای یعنی  
 ای فرزند ادم بدنه انما تو تحقیق ملال او زد و دست و سوده شد دست  
 و خابید به نعمتهای که بنوعطا کرده ام و حال آنکه زبان تو ملال نمی آرد و سود  
 نمی شود و از شکوه های من یعنی نعمتهای را دایمی بخوری و باز از من شکوای  
 میکنی و می نالی که خدای تعالی بمن چیزی نداد یا این ادم ربتیک فی بطن  
 آنک میت لا یطش ولا حرکت لک و اخر حنک من بطنها سلیما و عطف  
 علیک قلب امک بالطف و الرحمة حتی قامت لک حکمت ثم رزقک العقل

العقل و القوة لتعبدن فلایت عن ذکری و اشتغلت بما قسمت لک  
 فوعز و جلالی لودخلت الارض لیسالعة استغنی ما ردت رزقک متقال  
 یعنی ای فرزند ادم تر بیت کردم من ترا در روز شکم مادرش در مملکت که  
 بنو و بطش یعنی اخذ که فتن و نه حرکت جنبید بهر ترا و پیردن او دم من  
 ترا از شکم مادرش صحت و سیلا مت و مایل و مهر با یکدم بر تو دل مادرش  
 را بطف رحمت یعنی مهر با و مروت حتی که قایم بهر باشد مادر بهر بیت  
 و احوال تو و کلک زندی تو بعد از آن روزی عطا کردم من ترا عقل را  
 و قوة اعطاک را که عبادت کنی و شناسی هر البدی عاقل شدی تو از ذکر کن  
 کسج وقت نماز و سایر عبادات بایست و مشغول شدی بطلب رزق و  
 مالک قسمت مقدر کرده ام از برای تو بسبب قناعت و جلالی بزرگ خودم  
 که اگر فرض کنی که دانی شوی تو من هفتم باین را از برای طلب رزق  
 که زیاده نمیکند من رزق ترا متقال بمقدار متقال و نه کوکنار یا این ادم  
 من رزق غنی بقلیل من الرزق رضیت عنه بالقلیل من العمل الخی  
 فرزند ادم کس که رازی باشد بقلیل از رزقی که رسام من او را قناعت کند  
 و راضی شود و نه ناله و نه ضری نکند و بهر جا تر دکنند راضی منم من از  
 وی بقلیل از عمل یعنی هر چند که عمل بنده که وی کم باشد قبول میکنم و او را  
 در آخرت بمقصد و از و میرسانم یا این ادم بودی الی بطلب العلم و العمل  
 فان العمل بل علم شجره بلا ثم و العلم بل عمل کالمرعد و البرق بل امطر و  
 و العلم و العمل معی اکل الحرام کمنقل کما فی النخل یعنی ای پسر ادم  
 دوست میشوی تو یعنی بنده دوست دارم میشوی بسبب طلب علم

و هو الله عز وجل

و هو الله عز وجل



و علم پس بدستی که عمل علم مثل رخت بامیوه است و علم بعمل مثل رعد و برق  
بیا باران است یعنی مثل بر خیزنده و آتش جبهه از بر آت با باران که فایده از  
وی نیست و علم با عمل با وجود هر حضور که مثل بر دستان آت است در درون  
غزال که نتواند از دایان آدم اما الا شیار را نشسته فو اوجه منهاک و و اوجه  
منهاکی و و اوجه منهاکی و بینک منک الله و منی الا حاکم فلاحی منی دعوی  
الا باکل الا که ای فرزند آدم نیست خوارین نیست که فخرهای بوقوعی ای  
نه فخر مخصوص هر تراویکی از میان نه فخر مخصوص است هر که خداوند توام و یک  
از میان نه فخر میان من و میان است از قوت دعا که در مخصوص تو است  
و از جانب من است اجابت قبول دعای که در که مخصوص من است بشرطی که  
حلال می خورد و باقی پس محروم می شود دعای تو از درگاه من مگر بسبب خور  
حرام یعنی اگر حرام خوار شوی دعای تو را قبول نمیکنم تا این آدم خوف  
الغیر یعنی خوف النار من قبلک طول الا لای یمنک من العمل و حب  
المال یخرج حب من قلبک و طلب الخیر من غیر لیقة طم من عین و حب  
من یعبد یدرینک من ضی و یخلف من یغضنه یغذی من بلاه و اهل  
و الصدقة عند الغضب الرضا بالقضاء بر فعلک عندی و الصدقة البسر  
تعال رضوانه و بکمال المصائب کمون من الا بر اربعه ای فرزند آدم  
بدستی که ترس خوف شای برود می آرد ترس آتش و دوزخ را از دل تو  
معنی شاق کم بغل شوم گفته کارهای دنیا و طلب دنیا از روز مشغول  
منی و اصل پس عذاب آتش و دوزخ را در دل نمی آردی و طاعت و عبادت  
نمی گویی و درازی امید یعنی امیدواری درازی عمر منع میکند تر از عمل

از عمل طاعت و عبادت یعنی بامید است که عمر درازی باجم فوار هم یک  
وقتی کار بنده کی که در گفته کارهای بنده که ترک میکنی بیکبار یا آن امید باری  
می میری و پیشانی میشود که سود ندارد و دوستی مال دنیا بیرون  
می آرد دوستی مر از دل تو یعنی دنیا را دوست میداری و دوستی مرا نمی  
خداوند تو یار دل بیرون می آردی و طلب عزت که در از غیر من است  
میکند تر از نظر اعتبار من یعنی طلب عزت که از من نمیکند و از غیر من  
طلب میکنند که تر و ظالمان و عوانان میروی و خوش آمد میگویند و بار  
و رشوه میدهند که از خیرای من و خا طمن بامیران و حاکمان استی و  
دالالت کنند میگویند که منصبی این بدهد که میان مردم عزت یابم و  
خاری نکشم الا حرم از چشم اعتبار من است قطعی شوی وی افتی و  
بنده نیک من نمیشوی و خوار و از میثوی بر هر عزت خاری از دست  
باری از و خواه که باری از دست و دوستی که عبادت میکرد باشد  
و تر یک تر یک میکردند تر او بدستی من یعنی دولت داشتن تو مردمان را  
که طاعت عبادت مرا میکنند تر یک میکنند تر او بدستی من یابن معنی که بنده  
دوستدار من میشود و دشمن دشمن تو که را دشمن میدارند مرا  
یعنی کاران که مرا دشمن میدارند و دشمن منند و دشمن دشمن تو این  
این کاران را دور میکند تر از دلای من در دنیا و آخرت و صبر کردن  
تو در دلای من و صدقه دادن تو بجهت جان من در غضب من بنو و رضایت  
تقصا و حکم من بکنند میکند تر او بدستی من و صدقه نهانه دادی  
تو بجهت فکر می یابد تو رضای مرا و بسبب پو شانند او نهان داشتن تو ای



معصیت بار آورد و معصیت با بر داشت که در میباشی تو از جمله نیکوکاران  
یا این آدم راع قلبک کن حارثه فان اطلعت فی قلبک و وجدت  
فیه محبة من یبغضنی او بغض من یبغضنی لا احشونک بوم القيمة ناراً  
والسود و جهنم عاراً ثم انتم الی نار یبغض ای فرزند آدم رعایه  
گش دل خود را و پایش بپایش بآن دل خود کفینال های فاسد را در  
دل خود راه ندهد پس اگر مطلع شوی در فعلهای دولت و باید تو در دل  
دوستی که دشمن میدارد مرا و با بغض دشمن تو را که عبادت سده  
مرا میکنند در دل خود هر آینه بر میکنم دل ترا که رئیس انصاف است که انشرف و  
راوی پوشانم روی ترا یعنی بر روی ترا در دنیا و آخرت می درانم  
و بر نه و بر سوای دو جهان میکنم بعد از آن امر میکنم من ترا بسوی آتش  
خودم که انشرف دوزخ است یا این آدم تربید واریک و لا یكون الا  
ما ارید علی مافی لومی و انما لا تعلمون خبر یعنی ای فرزند آدم اراده میکنی  
تو کاری را و اراده میکنم من کاری را و حال آنکه نمی باشد و موجود  
نمیشود مگر آنقدری که اراده میکنم بر آن طریقه که نوشتی شد بدست ذر  
لوح که لوح محفوظ است یا این آدم علیک بالقرآن فی فان آتتها  
فعلت رزقک کالجبال الرواسی فان طغفت فرائینی فاول المطففین  
یعنی ای فرزند آدم بر تو است قرآن یعنی لازم است بر تو که قرآنی را  
بی آری و هر فرضی را در وقتش دانستی پس اگر دانستی فرضهای مرا  
در وقتش میکردم رزق تو مثل تو بهای که بر بخت محکم است در روی  
زبان که کند نمیشود مگر در روز قیامت استجابت رزق تو پس اگر

پس اگر دانستی تو فرضهای مرا و بجا آری در وقتش پس بهای که بدو  
برکت تو هیچ و کم دهنده و کم بیارنده کاسه ایی و بل که بجای بهای  
و یا وادی است در دوزخ که انواع عذابهای سخت در روی است  
مرکز است راست که در وقت خبری بهر کشید و یا پیمان کرد و بر مردم کم مید  
و زیاده میرساند یا این آدم خلقت الانیس ثم قربته و اخرت من  
اجلک و البعد و اتبعته الحسن بک آت یعنی ای فرزند آدم خلقی  
کردم من ابلیس را بعد از آن قریب کردم من او را بدو نگاه خود و دور  
او کردم من او را و رانده در نگاه خود که دانیدم من او را از همه تو خود  
سجده پذیر تو که صفت آدم است بجا آورد و نافرمانی کرد و دور کردم  
او را از رحمت و در صفت قربت و حال آنکه عاصی شدی تو مرا و تابع شدی  
تو بهما ابلیس را که دشمن است است ای خوب است به تو بهمان کرد و در میان  
و فعل که تبعیت بشیطان نمود و ملعون میکنی یا این آدم لواعطیتک  
الدنيا کلها ما کان لک الا الکفاف فاذا رزقک منها ما یکفیک فلیست  
جاسما علی غیرک فاذا اذ احسن الیک یعنی ای فرزند آدم اگر اعطا  
کردم به هم ترا دنیا را و کل دنیا را نمی باشد مگر کفاف یعنی کفایت حال  
تو مقدار خود را و آتش میدوزد و پوشیدنت دیگر دنیا و مال خود را بکس  
خود بهر طرف خود کرد و نمیتواند پس هر چکاهی که روزی بد بهم من ترا  
از دنیا مقداری که کفایت میکند باشد ترا و خانه میکند به ششم میکند باشد  
باشم است دنیا داد و را به غیر تو که مردم دنیا دارند یعنی از مردی که دنیا







میکنی که عمر من در این خواب بود و در یک وقت از اوقات توبه خواهم کرد و نمی ترسم که  
 بمبادا بامید خود نرسی و بیکبار بر کن گرفتار شوی و فرجه توبه که در گذر میسر  
 نشود پس با خبر باش و دایم توبه باش هر گاه از اموشش کن که وقت در  
 گذشت و ترا جواز الآخرة نصیب قلل العمل و مالا که بشم میداری و اوقات  
 به قلیل عمل یعنی عمل طاعت بده کی را کم میکنی و چشم دار در میان و در آفت  
 میشود و بگوید تو بگو و ما بقول عابدان را یعنی ابراهیمی خدا و رسول بگردان  
 بیان بسیاری و عمل میکنی تو عمل منافقان را که بر زبان اقرار دارند و دل  
 اسلامت لایق ندارند یا این آدم را ان اعطیت لم تقنع و ان منعت فلم یغیر  
 و ادا کنی که در غرغرت و جعک لکال العالمین یعنی ای فرزند  
 ای آدم فرزند آدم اگر عطا کنیم بدی هم ترا مقدار کفایت را باز داده تر  
 قناعت نمیکنی و باز بسیار تر در طلب و طلب دنیای دوی میشود و اگر منع  
 کنیم از تو مال دنیا را و ترافیق و قشاق کنیم پس مبرشته میکنی و در نماند  
 فریاد و فغان و بی طاعتی میشود و هر یک از اینها که باشی تو اینچنین یعنی حال تو  
 این طریق باشد میگویم من تر اگر نفس بقدر و به قرار میکنم من تر از قرار کردن  
 و میگردد آن من تر از کمال یعنی عقوبت عزة مرعوبان یا این آدم کل  
 من اقلک کجیک لنفسی و انا و عزة و جلالی اقلک لنفسی فلا تتعبد  
 الا با بخل یعنی ای فرزند آدم هر کسی که دولت میدارد و ترادوست  
 میدارد تر از این کس را برای فایده و منفعت نفس خود پس که یک  
 وقتی فایده این بمن خواهد رسید قسم بدات باک خودم و قسم بعت

ترا که از این عالم بگذری و از آن عالم بگذری و از آن عالم بگذری و از آن عالم بگذری

بعزت غلبه خودم بر مخلوق و قسم بکمال بزرگی ذات کس خودم که  
 دوست میدارم من تر از برای فایده و منفعت تو بشوی و در غشوی  
 از رحمت و انعام و حسن من مگر بکل یعنی بیکبار را تر کی کن و سنج اوت را  
 پیش خود کن تا از رحمت و انعام و حسن من در دنیا و اوت بهره مند  
 شوی یا این آدم قد علفقت فی رقتک محلاتین و جعلت  
 فی احدی عیوبک فی الآخر عیوب الناس فحولت عیوبک فی ورا  
 و جعلت عیوب الناس قدرا لک و انت تطلع فیها کل وقت ما یهدا  
 یعنی ای فرزند آدم تحقیق که او بخت تو در گردنت دو پای فرجین را  
 و گردانیده تو در یک پای فرجین عیوبهای خودت را و گردانیده تو در یک  
 پای دیگر فرجین در گردنت عیوبهای آدمیان را پس گردانده تو  
 عیوبهای خودت را در دشت که نمی بینی و گردانده تو عیوبهای مردمان را  
 در پشت و حال که مطلع میشوی تو در عیوبهای آدمیان هر وقت  
 و زمان نیست همین کردار تو انصاف مسلمانان یا این آدم بنحیته قدرت  
 علی طاعتی و بغایت قدرت علی ترک معصیت و بتوقع ادبیت  
 و العیوب بمشیت تشایک انفسک فی الحجة البالغة یعنی ای  
 فرزند آدم بسبب نعمتهای داده من قدرت پیدا کرده تو بر طاعت من  
 و سبب عیبت نگاه داشت من از شر شیطان قدرت پیدا کرده تو بر ترک  
 معصیت من و الا کار خود را بپر و سیطره شده که طاعت و سبب توفیق  
 دادن من را میکنی و صفهای مرا و سبب شیت خواست من میخواهی تو







مترس از فقر قاتی بکارهای دنیا مقید میشود غنی میگردد الهی ندهد او را  
الله تعالی از مکانی که اصلا گمان نداشت باشد و اگر عمل کند از برای  
دولت در شت کند بجز محبتی که عمل میکند شب روز از برای فایده و منفعت  
و بیاثر آینه و اصل بسیار داور الله تعالی در شت بغیر حش و اگر حش  
ورزد فرزند آدم و هر صداده من میگرد و عبادت مشغول شود و هیچ  
کده بر دد دنیا شود هر آینه پیستغ میگردانم من او را که بهیچ فری  
محتاج نمیشود و اگر ترک کند فرزند آدم کارهای مرام را هر آینه خلاص  
میکند من او را از محنتهای دنیا و آفت بنده خالص باطل من میگرد  
و اگر ترک کند فرزند آدم حرص و محبت دنیا را و بکارهای بنده که مقید  
شود هر آینه طلب راحت میکند و از محنتهای دنیا خلاص می یابد و در  
دینا و آخرت را میسر میکند و اگر ترک کند فرزند آدم کذب و دودغ  
کوین را بهیچ میکند در حال بودنش صدیق یعنی در صبح روز قیامت  
از در و قبر زنده کند و بنده های صدیق را است کوین  
همرا محسوس میشود اینچ دولت عظیم است به بنده خایا این آدم من آگاه  
هوکان الجیم ما واه و من خالف هو ان کان اکلنه ما واه یعنی ای  
فرزند آدم نمیگویی که اطاعت و فرمانبرداری کنده خوی نفسش را  
باشد صمیم که یک طبقه دودغ است ما وای او یعنی تا مکان و منزل وی  
و کسی که مخالفت کند هوای نفس خود را باشد بهشت نامه وای وی  
یعنی مکان و منزل کادی یا این آدم تقوی عبادت و اصل اید ضرا  
و اغنیک بلا تعب و اگر بلا عیش یعنی ای فرزند آدم فارغ شو تو از کارهای

ترا که در این دنیا است و از کارهای دینا که در آخرت است و از کارهای دنیا که در آخرت است و از کارهای دینا که در آخرت است

از برای عبادت من یعنی خود را از کارهای دنیا فارغ کن و مشغول  
عبادت من شو که هر میسر از دست ترا غیر از این مال دنیا لایم  
فر او ان میگویم بنو و غنی و دولت من میگویم من ترا به محنت و مشقت  
و صاحب عزت و جودت میگویم من ترا به عیش و لعب یعنی به قیسه و به عیش  
قال الله تعالی ابراهیم اکرم ضیفک اکرم ضیفک فقال ابراهیم  
علیه السلام یا رب انما اوتی من ضیفک فمن ضیفک فقال الله تعالی ضیفک  
من التوف و ضیفک الفقر لا تعرف یعنی خدای تعالی حضرت ابراهیم  
علیه السلام گفت عزت اکرم کن من را که عزت اکرم میگویم من شما  
نرا البس گفتند حضرت ابراهیم علیه السلام که ای پروردگار من بجا  
می خنایم من مهماتم را بسبب چه کسی است مهماتم تو بسبب گفت  
الله تعالی در جواب مهمان تو ای ابراهیم است که میشناسی  
او را و مهمان من فقیر و محتاجی است که به طلب تو گمانه تو ای آینه  
و می شناسی تو ای ابراهیم او را یا این آدم لا تمنع المحتاج من حاجه  
فتی لا تمنع منی یعنی ای فرزند آدم منع نکن محتاجی را  
از مال و تمنع که در دست است یعنی از مال و تمنع که در دست  
داری بحتاجا غیر از سخاوت در راه من کن تا که منع نکنم من ترا  
ان مال و تمنع که در دست من است یعنی اگر بخیل و رزق و محتاجا  
و بی ارکان فیرو حش نکنی و فایده نرسد از من نیز منع میکنم مال



مال نعمت داده ام را داده را از تو میگیرم و ترا قاق خا رو زار میگردانم با این  
 آدم کل مال لا من هدیه و کل کم مرخص الا من شقیته و کل کم فقر الا من غنیته  
 و کل کم جاهل الا من علمت و طلبه و کل کم غنی الا من فقیر و کل کم  
 راه سلیمان و احکام شریعت را میداند مگر کسی را که راه غایب از راه حق و راه  
 مسلمانان را و عود و بازگشت به سبب پیمان و علی شریعت که شما با آن احکام  
 ای فرزندان آدم این مسلمانان را بیا که در آن و کل شما مرخص و پیماریه و از دور و نزدیک خلاصی انداز  
 مگر کسی را که شفا بهم و تن در دست گردانم ای فرزندان آدم کل شما با آن  
 مگر کسی را که غنی گردانم و صاحب مال و نعمت کنم ای فرزندان آدم کل شما با آن  
 جاهلید ضایع از ما را بیا که در آن عالم و در آن عالم سبب اسناد آن  
 معمم طلب کنید بیشتر اگر کسی بایمید را و بعد از آن بعد از آن در راه من میشود  
 یا این آدم ان الرزق مقصود و الاصل معلوم و الرزق محروم و الجحیل مذموم  
 و الجسد معصوم و النعمه لانه و المانع نقصا انشوم و الرزق حی قیوم  
 یعنی ای فرزندان آدم بدستی که رزق تو قسیت کرده است در ازل که  
 البته تو میرسد بسطاعت کوش و نوشتن اوقات حاصل کن و نعم رزق  
 محروم و اجل که مدت عمرت معلوم است که یک ساعت پیش از آن است  
 و بعضی دینا تو محروم هست از مال و جانی از موت یعنی زبون کرده  
 شده دینا و اوقات است و حدود یعنی حدود خورنده و ادبیا معلوم است  
 یعنی بیشتر در نعم و اندوه است و نعمت دینا دلی نیست که ای اندوگاه میرود  
 و طلب نقصا که مال دنیا و دای در نزد و دینا شوم است و رزق روزی  
 رسانده تمام جان داران حی است یعنی زنده دای است که هرگز نمیرد و قیوم است

یعنی ثابت و موجود و ایست که هرگز با دغیب و تبدیل و و این است با این آدم  
 ادا و وقت فی السلا و کشتی و ادا و کشتی و کشتی و کشتی و کشتی  
 یعنی ای فرزندان آدم هر جای که و رقع شوی تو در بر ای یعنی هر وقتی که برای  
 گرفتار شوی یا در میان تو مرا و عا و زاری مقید میشود و هر جای که  
 که گرفتار شوی یا در میان تو مرا و عا و زاری مقید میشود و هر جای که  
 نمیکند گویند که ای فرزندان آدم ای فرزندان آدم ای فرزندان آدم ای فرزندان آدم  
 است تحت منک یعنی ای فرزندان آدم طلب می کن یعنی شرم دار از من  
 و بکار نمی کنای مقید شو مقید را بکنند که طلب میکنم از تو شرم میدارم  
 که منزه گناه تر بگیرم و بعد از آن عقوبت گرفتار کنم چنانکه خواهم حافظ شیری  
 و پس سره العزیز گفته اند که اگر خدای کسی را بخواهد گناه بکشد  
 زبان بناله و در آید زبانه او بکشد هر ابر است که گوشتش بخت اوست  
 حی بگوید و بخشد کسی بگناه بگیرد یا این آدم انا ما اطالعک بعمل غدا  
 لا اطالعک برزق غدا یعنی ای فرزندان آدم من طالب طلب کننده بخشوم من  
 نیز بعمل فردا یعنی بکنم که عمل طاعت بند و که فردا را از او دور بکار آید  
 نیز طالب بشوم بر رزق فردا یعنی امروز که رزق تو را تمام قناعت کن  
 و طالب رزق فردا بشود و عدم خود که بفرود آید یا رزق فردا ای تری سالم  
 این آدم بقدر ماتفق اخطف علیک یعنی ای فرزندان آدم بمقداری  
 بکنند که نفقه کن مال خود را در راه من فالصا و بسکینا فقران  
 فردا و سحر و سحر و رزق خلف جان من عومش او را داده و خدا  
 میکنم رقتش و اگر از او قصد خدا بفرود دینا بکسالم و مغفرت نمیکند  
 من گناهانم ترا و اوقات بپرکت اتفاق چنانکه گفته اند

میکنند



کرمیک بدی تو ده دهنده کرمشام دهنده دهنده بهراده بهراده  
 تا برورد دست رده دهنده تا این ادم قد خلقت بعینیک طبقا فادارد  
 ان تنظر الی ما یسیر لک فاطبق علیها و قد خلقت لک طبقا فاذا اردت  
 تنکلم فنی الایعینک فاطبق علیها یعنی ای فرزند ادم بحقیق که خلق کرده  
 ام من از برای تو چشم تو طبقه را یعنی دو یک چشم را پس هر یک از این که اراده  
 کنی تو که نظر میکردی باینی تو بسوی چیزی که نیست غلال نظر کردی نظر بسوی ناسر  
 و نامحرم است پس بوی که نامحرم را که دو یک چشم است بر بالای تو  
 چشم خود یعنی دو چشم خود را پوشد و بسوی محرم بشود و از خدا ترسید  
 نظر میکن و تحقیق که خلق کرده ام من از برای تو یک تو طبق را که دو  
 لب است پس هر یک از این که اراده کنی تو که تنکلم سخن کنی در آن سخنهای  
 که مالا یعنی و بهوده و در آن است پس بوی که نامحرم را که دو لب است بر دهان  
 خود یعنی دو لب خود را بیکدیگر حیفان و سخن محرم و بهوده و گناه مگوی  
 یا این ادم خلقتک لعباده فلا تلتع و تکلمت برزق فلا تتعب  
 ان وحدتشی وحدت کل شیء و ان فت حنک فات حنک کل شیء یعنی ای  
 فرزند ادم خلق کرده ام من ترا از برای عبادت خودم که طاعت  
 عبادت من مشغول شوی پس باری میکن و بعد خود را به بهوده که  
 مکرر را که کفیل شده ام من برزق روزی تو رساند پس مشقت طلب  
 رزق را اختیار میکن اگر باینه نظر او را شناسی یا به هر چیزی را و هر  
 مرادی که داشت باینی حاصل میشود و اگر فوت شوم من از تو یعنی اگر از  
 خاطر تو از شوم که مرا یا دانکن و شب روز یا دنیا کنی فوت  
 بشوم از تو هر خبر و بمراد خودی کسی یا این ادم اینک یا دعوتی و دعوتی  
 غنوت

ی

غنوت لک علی مالکان ملک و لا ایاالی یعنی ای فرزند ادم بدستی که تو به  
 مقدار که داری و طلبت جت کنی و چشم داری شغفت و دست را  
 مغفوت میکنم من از برای تو بر آن مقدار که واقع شده باشد گناه  
 بسیار از تو و باک ندارم و از کسی غیرم با این ادم تو بلعت و تو یک  
 عنان استما انتم استغفرت غنوت لک یعنی ای فرزند ادم اگر رسد گناهها  
 تو معنای استما یعنی کوه های گناه و بنا بر بند زباده شود که باستی هر رسد  
 که بعد از آن طلب غنوت کنایه خود کنی تو مرا مغفرت میکنم من از برای تو  
 یا این ادم تو آتشی بوزن الارض خطا یا تم لغتین و لا تشرب شربا  
 لا یتیک ابواب الارض مغفوة یعنی ای فرزند ادم اگر آتشی تو را ابواب زمین  
 یعنی بهر بر روی زمین خطاها و گناهها بعد از آن ملاقات کنی و بمن عایدی  
 و حال آنکه شرک نیارده تو بمن و مو من باینی و گناه فرشته باینی هر آینه خطا  
 میکنم می دهم ترا بر هر روی زمین مغفوت یعنی تمام گناهها ترا مغفوت  
 میکنم و می بخشم یا این ادم من طلبی و بعد از این یعنی و من اجنی  
 عشقنی و من عشقنی عشقته و من عشقته عشقته و من عشقته فعلی  
 دیت و من علی دیت تا نادیت یعنی ای فرزند ادم کسی که طلب کند مرا که  
 خداوند می یابد مرا و هر که یابد دوست گیرد مرا و هر که دوست گیرد  
 مرا منک خداوند عاشق او شوم و کسی را که عاشق شوم من او را  
 میکنم من او را در عشق خودم و کسی را که کشم او را در عشق خودم  
 بهر منت خون او را من می دهم او را در بهشت و داخل او را بهشت  
 و بیدار بهر بخور خود او را مشرف میکند انم او را به و او را طاعت تم تم



باسم الله الرحمن الرحيم يا ابن آدم صواب السؤال اذا وضع الميت  
 في القبر انما هو ان يرد في الارزاق فان اوصوا الميت كما ترضه القضاة  
 والبصائر بما لا يبرق الى الخلف سخر الى فان الارض بائنا منها فيما  
 تبان من قبل راسه فيقول الله تعالى لا انا اتيان من قبل راسه فقد قرب  
 الستوة فضلي الليل والنهار جذرا من هذا الموضع ثم يا اتيان من  
 قبل راسه فيقول الله تعالى لا انا اتيان من قبل راسه فقد كان كشيء مما الى  
 الجاهة جذرا من الموضع فيما تبان من قبل راسه فيقول الله تعالى لا انا  
 تبان من قبل راسه فقد كان يصدق جذرا من هذا الموضع فيما تبان من قبل  
 راسه فيقول الله تعالى لا انا اتيان من قبل راسه فقد كان تجوع ووعيش  
 جذرا من هذا الموضع فهو فظانه كما يوقظ انما فيقول الله في حق هذا  
 الرجل فان كان موثقا فيقول هو عبد الله ورسوله اشهد ان لا اله الا الله  
 واشهد ان محمدا عبده ورسوله فيقول الله ان قد لنا نعم انك تقول هذا ثم يفتح له  
 في قبره سبعون ذراعا في سبعين ثم ينور له فيه فيقول الله ان عشت مومنا  
 وميت مومنا فيقول الله ان تم فيقول الله ان اهل ما فرم فيقول الله  
 ثم كنومة العروس الى الابد لا يوقظ الا احب اليه حتى يبعث الله من مفيضة  
 ذلك وان كان منافقا فيقول سمعت الناس يقولون قولا فقلت  
 من لا ادرى فيقول الله ان قد لنا نعم انك تقول ذلك فيقول الله ان الارض  
 التي في قبورهم فيختلف الله في الارض فلا يزال فيها معذب باضي يبعث الله من  
 مفيضة ذلك فيقول الله ان قد لنا نعم انك تقول ذلك فيقول الله ان الارض  
 في بني آدم حيث قالوا اجعل فيها من يفر منها ويرفك الدمار ونحن

٤

ف

ونحن نسبح بحمدك ونقدس لك يا الله تعالى عليهم وقال الله اعلموا ان  
 فبعت الله تعالى ملكا الى قبر المؤمن ليبايعه من ذلك الى اخره  
 فبايعهم ان يشهدوا بين يدي الملك بما يسمع من عبده المؤمن لا  
 اكل الشهادة انما فيقول الله يا ملك اني قد اخذت روحه وتركت  
 ماله لغيره وضياعه وعقاره لغيره وزوجه في حجر غيره وجارية لغيره لا  
 العبد في لطن الارض يقول من ركب ما بينك وبينك فيقول الله يا الله  
 ودينه الاسلام وبني محمد عليه السلام فممن نحن احد الا اني فقال الله تعالى  
 ان اعلم ما لا تعلم في ذكر كرام الكاتبين قالوا ان كل انسان معه  
 ملكان احدهما من يمينه يكتب الحسنات من غير شهادت صاحبه الا ان يكتب  
 السيئات ولا يكتب الا الشهادة صاحبه فان قد قعد احد من عن يمينه  
 والاخر من شماله فان شئ فاحد من خلفه والاخر امامه فان فاحد من  
 عند راسه والاخر عند رجليه في رواية فممن املاك ملكان في الليل  
 وكل ملك في النهار ملك لا يفارقه في وقت من الاوقات فيقول الله  
 معقبان من يديهم من خلفه يربى نقاب الملك في الليل والنهار  
 يحفظونه من الجن والانس ما بين قالوا مقصد الملكين من كنفه  
 وقلمهما وودوا من خلفه ومداهما رقبته يكتبون اهل الى موته  
 وروى ان النبي عليه السلام قال صاحب اليمين امين على صاحب الشمال  
 ان يكتبها فيقول الله ان قد لنا نعم انك تقول ذلك فيقول الله ان الارض  
 يكتب كمينه واحدة فاذا قبض العبد روجه ووضعه في القبر قال الملك

٥



بارت قد وكلتني بعبدك لئلا تكتب علي قد قبضت روحي عبيدك فأتيت لئلا تصعد  
إلى اسمي بقول الله تعالى يا رب اذن لي حتى أمشي والنظر إلى جسدي  
قبر عبيد وكبر وسلا والتمنا ذلك بعبدك حتى سمع من قبره قال الله تعالى  
كرام الكاتبين لانهم اذا كتبوا كتبوا بحسنة ليصعدون به الى اسمي وليعزوني  
على الله تعالى وشهدوا علي ذلك ويقولون ان عبدك فلان ابن فلان عمل  
عملنا كذا وكذا واذ اكتبوا من العبد كسيرة يصعدون به الى اسمي اجمع  
الغم والحزن فيقول الله تعالى كرام الكاتبين جعل عبيدي فيكونون حتى ياتي  
الله تعالى نيا وانا فليقولوا يا اتي ايتا ساء امرت عبدا كل من يسير وارا  
احبوبهم فانهم يعرفون كل يوم كتابك وعيد صوتنا ويقولون كرام الكاتبين  
الاله في ذكر الروح بعد الخروج يا رب الروح اذ افعلي ثلثه ايام الى  
قبره قال النبي صلى الله عليه وسلم اذ اخرج في الروح من بني آدم فاذا مضى ثلثه  
ايام يقول الروح يا رب اذن لي حتى أمشي والنظر إلى جسدي كسيرة  
فاذن الله تعالى لي حتى اتي قبره وينظر من بعيد وقد سأل الله من سجنه  
ومن في قبلي بكاء طويلا ثم يقول يا جسدي المسكين اذكر يا جسدي  
هذه المنزل الموحشة والبلاء والغم والكربة والكدر والدمعة ثم ياتي  
فاذا مضى ثلثه ايام يقول الروح يا رب اذن لي حتى أمشي والنظر إلى  
جسدي فاذن الله تعالى لي اتي قبره وينظر من بعيد وقد سأل الدم من  
منجيه ومن في ذنبيه صعدا وقيح فيسبى بكاء طويلا ثم يقول يا جسدي  
المسكين اذكر يا جسدي هذه المنزل الغم والهم والمحنة والعقا والدمعة

الكلت

الكلت الدمعة ان والعقارب الحية اعطاك وسير قد جلدك ثم يذهب فاذا  
مضى سبعة ايام فيقول الروح يا رب اذن لي حتى أمشي والنظر إلى جسدي  
المسكين فاذن الله تعالى لي اتي قبره وينظر من بعيد قد وقع فيه وودعه  
فيحسب بكاء طويلا ثم يقول الله تعالى يا جسدي المسكين اذكر يا جسدي  
وما لك وعقاربك اسن افواك وامد اهلك واين رفقك وجوا  
ركك الذين كانوا يربونك في جوارك ليكون على وعليك في اليوم القيمة ويري  
عن الله يبره من الله عن اذات الموت من دور روحه حول القبر  
شهر فينظر الى خلقه من عياله كيف يقسم مال وكيف يولي فاذ اتم شهر  
يرد الى صغرة فيه وقول قبره سنة وينظر من يدعوا له ومن يحزن عليه  
فاذا تم سنة يرفع روحه الى حيث يجتمع فيه الارواح الى اليوم يفتح في نفسه  
قوله تعالى تنزل الملائكة والروح في الايلة يقال يا رحمة الله منين كما تري  
الروح يا فتحي ومعناه تنزل الملائكة معهم الروح وانه كما وقيل ان  
ملك عظيم تنزل الحرس المومنين كما قال الله تعالى يوم يقوم الروح  
والملائكة صفاء لاله وقيل معناه ارواح بني آدم رفعت وقيل  
معنى الروح جبريل عليه السلام وقيل معنى الروح روح محمد عليه السلام  
تحت العرش يستأذن في هذه الليلة من الله تعالى بالنزول الى خلقه  
ويسمع على جميع المومنين والمومنات شفقة عليهم وقيل الروح  
روح الاقرباء من الاسوات يقولون يا رب اذن لنا بالنزول الى  
هنا لنأصلي ربي اولادنا وعيالنا فينزلون في ليلة القدر كما قال



كما قال بن عباس رضي الله عنهما اذ كان يوم العبد ويوم العاصورا  
ويوم الجنة الاولى وليلة الجمعة الاولى يخرجون ارواح الاموات من  
قبورهم ويأتون على ابواب بيوتهم ويقومون ويقولون ارجعوا  
علينا في هذه الليلة تصدقت اوبقية فانما مجئنا جوارحكم فان لم ترحمونا  
بصدقة فنذكر ونسألكم في هذه الليلة المباركة هل من احد لم  
يذكره وانا واهل من احدكم يرحم علينا واهل من احدكم يذكرنا وانا من  
سكن دارنا واهل من نكحنا وانا واهل من افام في اوسع قصورنا واهل  
في اضيقت قبورنا واهل من استذل بنا منا هل منكم احد يذكرنا وبقربنا  
وكتبا مطوية وكتبكم مشورة وليس للميت في القبر ثواب فلا يشق  
لنفسه فيكم ودمعكم فانما مجئنا جوارحكم فان وجدتم الصدقة والدمع  
منهم يرجع فيكم ودمعهم وراؤنا ان لم يجدوه فهو يرجع فيكم وانا واهل  
قبل ان الروح في الجنة لا في جميع البدن بل في جزء من اجزائه والله  
عبدان يخرجون الواحد من اجزاء كل امة فلا يموت ويخرج الواحد من اجزاء  
فيموت لانه اصابه في المكان الذي كانت الروح فيه اي تترك  
وقبل الروح يكون في جميع البدن يدل عليه قوله تعالى قل يحييها الله  
ات ابا اولاده فان قيل الفرق بين الروح والروح قلنا هما  
واحد ليس بينهما فرق كما ان البدن مع الية واحد لكن الية يذهب ويحيى  
والبدن لا يخرج فكذلك الروح والبدن يذهب ويحيى والروح لا يخرج ثم موضع الروح  
غير متعين وموضع الروح والما بين الجاهليين فاذا زالت الروح يموت

ي  
ورناون

يموت العبد لا محالة واذا زالت الروح ان ينام العبد كما ان الله اذ قضيت  
في القطة ووضع في البيت ووقع الشمس عليهما من الكوة وكشاهما  
في السقف لم يخرج القطة عن موضعها وكذا الروح سكنت في البدن و  
شاهما الى العرش وهو البرهان فسير الروح في الملكوت واما بيت  
الروح بعد القبط فقد قيل مكانها الصور فبعد كل حيوان خلق  
الى يوم القيمة وان كان متعلقا بشئ وان كان مؤذيا ومعذبا فتمسك  
وقبل ان ارواح المومنين من في خواصيل الطير الاخرى في العليان  
وارواح الكافرين في سجين وقيل ان ارواح المومنين في صور مثل  
الطير الاخرى في الجنة وارواح الكافرين في خواصيل الطير الاسود في النار  
وقيل ان ارواح المومنين اذ قبضت رجعوا الى ملكة الرحمة الى السما  
التي بعث بالانوار والاكرام فتأدي منادي من قبل الله تعالى وكتبها  
في عليان ثم يرواها الى الارض فيروا في الجنة فيفزع له ابواب  
الجنة فينظر الى موضعته عنما فيقوم اسعد وارواح الكافرين اذ قبضت  
رفعتهم الى ملكة العدا الى السماء الدنيا فتعلقوا ابواب الجنة ويقفون ابواب  
النار فيروا الى موضع قبورهم على هذا قوله عليه السلام اللهم يسمعون  
خفق نعالهم انما هو منقولون من الكلام ومن العلى قال تفاوت  
الارواح بعد الموت فقال ان ارواح الانبياء عليهم السلام تكون في شدة  
موتها لاجسادها ساجدة ربه وارواح الاولياء في وسط الجنة في خواص  
الطير الاخرى في الجنة حيث يشاء ثم يأدي الى فتاويل مختلفة

يفتق



بالعشر وارواح المسلمين في جوارحهم العصفاء في الجنة  
عند الجبال المسك في يوم القيمة

ممت ان رساله الارواح

بعون خالق الاله

م

سم الله الرحمن الرحيم  
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من مشى الى قبره فاني فلكا شي  
على الارض الجنة وتغفر له كل ذنبه قال حدثنا في ذلك  
شيئ العشر اوله كان له امر شهيد قال ابو جعفر كنا في غزوة تبوك مع  
رسول الله صلى الله عليه وسلم فمضينا سوفا فرفعته فنادته الى رسول  
صلى الله عليه وسلم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قد امدت في  
عمر مائة او مئتين سنة قال ابو جعفر كنا جلوسا بين يدي رسول الله  
صلى الله عليه وسلم وهو ياكل ليلعق فمضينا من العصفاء شيئا فمضينا  
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اكلت من العصفاء وادخلوا فخرج عنه  
الجنون والبرص والحمى ومن اولاده تغير اللون والجنون والحمى قال  
ابو جعفر رضي الله عنه كنا قداما بين يدي رسول الله صلى الله عليه وسلم  
وهو سناك فاستأمر به الى البيت ثم اخرجنا فمضينا رسول الله صلى الله عليه وسلم

اجدا

ما سقط

اجدا الحسن بن علي قال كان جبريل ميكائيل عليهما السلام فاستمرت  
الى جبريل بن ابيس فقال له اني مني قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
من انتم الا استغفار جعل الله من كل غم فرجا ومن كل ضيق مخرجا ومن  
من حيث لا يحتسب قال ابو جعفر رضي الله عنه علي بن رسول الله صلى الله عليه وسلم  
عليه السلام هذا الذي علمت اني اذ اتيت اوسورة او سورة يان من  
القوان وهو مني اله اله العظم وامنني من عدايك اللهم قال رسول  
صلى الله عليه وسلم طالت لعلم بين الحمال كالحمل بين الاموات قال رسول الله  
صلى الله عليه وسلم ان اقرب ما يكون العبد من الله تعالى اذا كان ساهدا  
فان الله تعالى يابى العبد اذا قام في سجوده وضيق الله تعالى له انظر  
الى عدي روجه عندي وقبده في عبادته قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
من قرأ في كل يوم وليلة سورة الا لافرح المتعبدون كيف الله تعالى  
امر الدنيا والآخرة قال اتردي ان رجا جاء الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال  
اجبرني يا رسول الله بعمل ادخل به الجنة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم  
كن امام قومك قال اطيع قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كن مؤدنا  
قومك قال لا اطيع قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كن في صف الاول  
فلقد لما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم طالت الجنة لا ينالها طالعها ولا  
النار لا ينالها بار فيها الحمد لله رب العالمين انما هذه الايات العشر  
وما فيها ما قيل هذه الاحاديث اذا قرأ على عالم كلاما ان فصل امر به  
العاري ورس مع العافية ورس مع طول العمر وزياده الخير والطفة  
مع رفاة العيش في عالم الغاي ورس اعلم بالصواب

م







